

صلح امریکایی و خطوط سرخ آن در افغانستان



افغانستان از بهر موقعیت استراتژیکی اش همواره مورد تاخت و تاز قدرت‌های بزرگ منطقوی و فرامنطقوی قرار داشته‌است. پس از حملهٔ ۲۰۰۱ میلادی استقلالیت، حاکمیت و مشروعیت سیاسی افغانستان کلاً به دست امریکا و جامعهٔ جهانی قرار گرفت. از آن زمان به بعد، طالبان از سوی امریکایی‌ها گروه "تروریستی" خطاب گردیدند و بر علیه آنان ماشین جنگی اش را به حرکت درآورد. به باور طالبان، امریکائیان و صلیبی‌های اشغال‌گر باعث فروپاشی امارت آنها گردید؛ بناءً "جهاد در مقابل اشغال امریکائی" یگانه میکانیزم علیه اشغال آنان پنداشته می‌شود - روشی که ظاهراً برای طالبان در میدان‌های جنگی موفقیت‌آمیز بوده‌است. طوریکه، ادارهٔ بازرسی ویژه امریکا برای بازسازی افغانستان (سیگار) در گزارشی نوشته‌است که دولت افغانستان حدود ۵۶.۳٪ خاک افغانستان را تحت کنترل دارد؛ این درحالیست که طالبان ادعا می‌کنند، ۷۰٪ فیصد خاک افغانستان در اختیار شان قرار دارد.

پالیسی جنگی امریکا در مقابل طالبان همواره از سوی نظامیان و سیاسیون امریکائی مورد انتقاد قرار گرفته‌است. طوریکه، پس از سال ۲۰۱۴م، عده‌ای از جنرالان چهار ستاره‌ای امریکایی به شمول جنرال نیکولسن و جنرال میلر همواره پالیسی محض نظامی امریکا را در میدان‌های جنگ غیرعملی خوانده؛ و در عوض، خواستار تلاش‌های سیاسی و دیپلماتیک در پهلوی پالیسی جنگی گردیده‌اند. روی همین ملحوظ، امریکا تلاش دارد تا طالبان را به میز مذاکره بکشاند و برای زلی خلیل‌زاد، نمایندهٔ خاص امریکا در امور صلح با طالبان، نیز ضرب‌الاجل شش‌ماهه تا یکساله را تعیین نموده تا هرچه زودتر در قضیهٔ افغانستان به نتایج ملموس سیاسی دست یابد.

صلح امریکائی

صلح، واژه‌ که در لغت‌نامه‌ها به معنی آرامش و آشتی میان دو طرف درگیر جنگ تعریف شده؛ از دیدگاه نظامی، بمعنی آتش‌بس و وقفه کوتاه میان جنگ‌های پر تنش توصیف گردیده‌است. با این وجود، صلح از دیدگاه‌های مختلف، تعاریفات متفاوتی را بخود می‌گیرد. تمام افغانها برای رسیدن به صلح واقعی که اساس آن را همانا داشتن زندگی مسالمت‌آمیز و بدور از ناهنجاری‌های امنیتی شکل دهد، لحظه شماری می‌کنند. اما از دیدگاه غرب(امریکا)، صلح به حالتی گفته می‌شود که در آن اهداف استراتژییک، پایگاه‌های امنیتی، عساکر، ارزش‌ها و منافع ملی ایالات متحده آمریکا مصون و در امن بوده؛ نه برقراری امنیت و ثبات در افغانستان.

چنانچه، جورج فریدمن - استراتژیست و آینده‌نگر مجارستانی - می‌گفت: «یکی از اهداف استراتژییک قدرت‌های بزرگ دنیا تسلط یافتن بر منطقه اروآسیا می‌باشد». ازین که، افغانستان در مرکز اروآسیا موقعیت دارد بناء جغرافیای افغانستان بعنوان سکوی خوبی برای قدرت‌های بزرگ در سیدن به اهداف منطقی و استراتژییک شان نقش بازی می‌کند. با توجه به این وضعیت، به‌نظر می‌رسد که حتی با پیوستن گروه طالبان در پروسه صلح، افغانستان به صلح واقعی دست پیدا نمی‌کند. چون جنگ افغانستان ابعاد منطقی و بین‌المللی دارد، نه تنها داخلی.

از طرفی دیگر، پروسه صلح میان امریکائیان و طالبان در عقب درهای بسته به‌پیش‌برده می‌شود که حتی چندی پیش گلاویه‌ها و شکایات اشرف غنی از بهر بی‌خبری‌اش از پیشرفت‌های پروسه صلح سرخط خبری رسانه‌های غربی و داخلی قرار گرفته‌بود. و از طرفی هم، احزاب سیاسی افغانستان نیز از بی‌خبری شان از چگونگی پیشرفت پروسه صلح شاکی هستند.

نکته قابل مکت اینست که امریکا در قبال سه ارزش اساسی که عبارت اند از: پایگاه‌های امنیتی و حضور نیروهای نظامی، قانون اساسی افغانستان و ارزش‌های دموکراتیک(از قبیل حقوق بشر، مساوات جندر، آزادی‌ها...) می‌باشد، پابند بوده و نمی‌خواهد آنرا قربانی پروسه صلح با طالبان کند؛ ولی، امکان این می‌رود که عده‌ای از طالبان را قانع سازد تا به نحوی با آن ارزش‌ها کنار آیند.

پایگاه‌های امنیتی

ایجاد و تحکیم پایگاه‌های امنیتی در افغانستان یکی از اهداف استراتژییک و دیرینه امریکا در منطقه بوده‌است و تریلیون‌ها دالر را به مصرف رسانیده تا برای خود جای‌پا باز کند. بناء، به‌نظر می‌رسد که امریکا به هیچ قیمتی حاضر نیست پایگاه‌های امنیتی موجود در افغانستان را با طالبان معامله کند و یا به نفع طالبان از آنها بگذرد. چنانچه، جنرال دانفورد - رئیس ستاد ارتش امریکا - بتاريخ ۲۸ اگست ۲۰۱۸ طی یک نشستی در پنتاگون گفت، "ما در آسیای جنوبی منافع دایمی(دیپلوماتیک و امنیتی) داریم؛ و برای اعمال نفوذ در منطقه، باید در آنجا حضور داشته‌باشیم". این که طالبان خواستار خروج عساکر و لغو پایگاه‌های نظامی امریکائیان شده‌اند، ممکن این مسئله از سوی امریکائیان با یک مانور دیپلوماتیک یعنی کاستن تعداد پایگاه‌های نظامی از نه پایگاه به دو ویا یک پایگاه امنیتی توجیه گردد. چون گزینه کاهش پایگاه نظامی هیچ مشکل برای امریکائیان ایجاد نمی‌کند، زیرا حتی موجودیت یک پایگاه قوی دایمی(بخصوص بگرام) جهت پیشبرد فعالیت‌های استخباراتی، سیاسی و نظامی برای امریکا در منطقه کفایت می‌کند. از اینرو، بودن یک پایگاه امریکائی‌ها در افغانستان، هم برای مردم ما و هم برای منطقه خطر جدی پنداشته می‌شود.

قانون اساسی افغانستان

قانون اساسی افغانستان که در سال ۲۰۰۴م، از سوی لویه جرگه تصویب گردید، مورد تأیید امریکا و جامعه جهانی قرار گرفت. زیرا، ارزش‌های دموکراتیک و سیکولار بطور ماهرانه در قانون اساسی افغانستان تسجیل گردیده‌است و از لحاظ حقوقی هیچ مشکلی فرا راه تطبیق دموکراسی

در افغانستان ایجاد نمی‌کند. ولی، امریکا بطور قاطعانه مخالف تغییر قانون اساسی افغانستان می‌باشد نه تعدیل آن، زیرا با تعدیل قانون اساسی بر ماده‌های که در آن ارزش‌های دموکراتیک و حقوق بشری تصریح گردیده، هیچ صدمه‌ای وارد نمی‌گردد. بناء اگر طالبان خواستار تعدیل قانون اساسی گردند، برخی از ماده‌های که در تعارض و مخالفت با ارزش‌های سیکولار نباشد، ممکن تعدیل گردد.

ارزش‌های دموکراتیک

در پهلوی سایر اهداف شوم و استعماری امریکا، نهادینه‌شدن و جا افتادن ارزش‌های سیکولاری و دموکراتیک یک امر مهم و حیاتی در افغانستان به‌شمار می‌آید. امریکا در طول هفده سال به‌منظور آشناسازی مردم افغانستان با ارزش‌های دموکراتیک و غربی میلیاردها دالر را از طریق تطبیق پروژه‌های متنوع به مصرف رسانیده‌است. طوریکه، جامعه‌شناسان می‌گویند، "برای تغییر یک جامعه، باید افراد آن جامعه را تغذیه‌ای فکری نمود تا ارزش‌های درونی و فکری آنها هم‌سو با افکار شما گردد". این دقیق همان آجدای بود که غرب در طول هفده سال به‌پیش‌گرفت و یک نسل جدیدی را تربیت نمود.

از طرفی، امروزه بلندترین چوکی‌ها و موقف‌های دولتی در دست جوانانی قرار دارد که در دانشگاه‌های غرب پرورش یافته و نیز غرق و ذوب در افکار غرب می‌باشند؛ که بنام پالیسی تغییر نسل به‌شمار می‌رود. بناء امریکا به هیچ عنوان برای مردم افغانستان و طالبان اجازه نمی‌دهد تا "اسلام و ارزش‌های آن" را در صحنه عملی تطبیق نمایند. بلکه، ممکن بعد از ورود طالبان به پروسه صلح، آرام آرام از آنها نیز خواستار چنگ زدن به روشن‌گرایی گردد.

در آخر با بررسی و تحلیل اوضاع جاری، چنین به‌نظر می‌رسد که امریکائیان در پهلوی قرار نمی‌گیرند که اهداف و پلان‌های منطوقی شان با ورود طالبان به پروسه صلح متأثر گردیده و یا نقش برآب گردد؛ ازینرو، پروسه صلح محض با آن عده طالبانی به پیش برده می‌شود که از خود انعطاف‌پذیری نشان داده و میانه‌روی اختیار نمایند. و بعد از پیوستن عده‌ای از طالبان میانه‌رو در پروسه صلح، احتمال می‌رود که فضای پیکارجویی بالای طالبان تندرو به‌حدی تنگ گردد تا از دو گزینه یکی آنرا انتخاب نمایند؛ صلح با امریکا و یا کوبیدن سنگ تمام به زندگی. بناء، مذاکره با کشوری که اهداف شوم سیاسی و نظامی خود را در عقب مذاکره صلح پنهان نموده، می‌تواند باعث افتیدن آن گروه در دام‌های پهن شده‌ای سیاسی و دیپلماتیک آنان گردد،

مسلم بغلانی